

پیش‌دانشجو

تو کربلا کم نیاری!

سوره ماعون

• کوثر مهدیان

محمود خیزی برداشت و یک گُلَه پارچه مشکی از دستم قاپید و خودش شروع کرد به سیامپوش کردن سنگر نمازخانه. با آمدن محرم و نزدیک شدن به عاشورا حال و هوای سنگر عوض شده. هیچ کس حتی از کوچک ترین کاری هم دریغ نمی‌کند. از رسیدگی به وضع بچه‌ها بگو تا نگهبانی از سنگرها، نماز جماعت، مداحی، زیارت عاشورا، هیئت سینه‌زنی، چای درست کردن، پهن کردن موکت‌های نمازخانه، کیسه دادن و حتی به دست گرفتن قلم و یادآوری قول‌ها

خوشه‌چینان

کوثر یعنی مادر همه عالم!

گزارش نشست انجمن ادبی خوشه‌چینان وحی، سوره کوثر

• امین خوشاوی

با آمدن ماه محرم، حال و هوای سنگرها و خط به کلی عوض شده. دیروز خبر داده‌اند که از گردان محمد رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله)، چند دسته نیرو به گردان ما اعزام می‌شوند. مش رضا هر چند دقیقه سرش را از سنگر بیرون می‌آورد و اطراف را دید می‌زند تا ببیند بچه‌ها رسیده‌اند یا نه. با صلوات‌های بلند مش رضا، بچه‌ها از سنگرهاشون بیرون آمدند تا از بچه‌های جدید یکی یکی استقبال کنند. سهیل از بچه‌های جدیدی بود که در سنگر ما جا گرفت. حاج آقا رسولیان، محمود، سعید، سينا و من توی یک سنگر بودیم.

کوثر یعنی کثرتی که هر چیز از آن منشأ می‌گیرد، در واقع مولد هر چیز است

سهیل بچه ی شوخ و خوش‌تمکی بود. با این که چند سالی از ما کوچک‌تر بود و پشت لیش تازه سبز شده بود، با همه‌مان خوب گرم می‌گرفت. چون کوچک‌تر و تیزپا‌تر از ما بود، حاج آقا او را بپیک گردان کرده بود. الحق و الانصاف هم سرعتش خیلی بالا بود. حاج آقا او را مسئول آشپزی هم کرده

خانوادگــــــانه

امان ز لحظه غفلت که شاهد مر هستی

• جواد مذحجه

یا عالمًا مَما فی صدور المؤمنین

نگاهش را به زمین دوخته بود، سعی می کرد چشمانش را پنهان کند اما لرزش صدایش حکایت از غوغایی داشت که پشت سد پلک‌هایش برپا بود. می گفت: «حیف شد! چند بار خواستم خدمت آقا برسم، شرایطش هم جور بود اما هرچی با خودم کلنجار رفتم جرأت نکردم پا پیش بذارم، آخه می‌گفتن آقا چشم برخی داره ، من با این وضع باطنی‌ام چه جوری برم جلوی آقا زانو بزنم؟! الآن هم که دستم از همه جا کوتاهه!! »

مسأله این نیست که جلوی چشم مؤمنین باشی یا نباشی، مهم این است که کاری نکنی که

مؤمنین به تو گمان بد ببرند

در کوچه پس کوچه‌های نهج البلاغه که قدم می زنی اما نگاه امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) را جور دیگری می‌یابی آنجا که نهی‌ات می‌کند از آن که در معرض نگاه بد مؤمنین قرار بگیری. مسأله این نیست که جلوی چشم مؤمنین باشی یا نباشی، مهم این است که کاری نکنی که مؤمنین به تو گمان بد ببرند.

سه شنبه
۱۵ آذر ۱۳۹۰
عاشورای ۱۴۳۳
شماره

۲۹

و کارهایی که باید انجام دهی.

"دشمنان امام حسین(علیه‌السلام) هم آن قدر کم گذاشتند

که دیگر نتوانستند آن تجلی عظمای حق را ببینند و یک

فاجعه به بار آوردند..."

در این فضا سرکی به دفترچه خاطرات فرمانده کشیدن، فضا را پرهیاوتر می‌کرد: «واگر کمی دقت کنی می‌بینی سنگرها یک پارچه کربلایی شده‌اند که روزهای عاشورایی، همه را پرتلاش و متواضع با سینه‌هایی پرحرارت پرورانده، فرزندانی که همه ی تلاششان را به کار گرفته‌اند تا به کربلا رسیدن. و فقط کربلا را ایمان داشتن کافیت که به خونت جوشش تلاش کردن و کم نگذاشتن تزریق شود. مبدا که بگذاری ... آه ... سید، اگر باورت باشد که هر روز عاشورا ست و همه جا کربلا، همه ی هم و غمت می‌شود این بچه‌ها و رسیدگی به آنها، سید، کاش همیشه بچه‌ها همین حال و هوا را داشته باشند

بود چون خودش گفته بود دست‌پخت عالی دارد. چند ماه از ورودش می‌گذشت. یک بار قرار بود سهیل خبر مهمی را به گردان ثار الله برساند. چند ساعتی گذشت اما فرمانده هیچ خبری نداد. بعدا خبر رسید که پیک گروهمان در بین راه، برای این که از تک‌تیراندازهای دشمن در امان باشد چند ساعتی را همین اطراف مانده و خبر را نرسانده. یک روز هم موقع ناهار وقتی سهیل در سرشماری کم‌کاری کرد، غذا کم آمد و نصف گردان گرسنه ماندند. سهیل برای همه‌مان عجیب بود، کارهایش بیشتر تجارتی بود به سود خودش. اول کم گذاشتن‌هایش کوچک بود اما بعد یک مدت ماجرا اوج گرفت. یادم است یک بار برای درمانگاه باند و دارو کم آوردیم. نمی‌دانم سهیل از کجا یک کیسه گیرآورده بود، وقتی امدادگر خواست کیسه را از او بگیرد در عوضش پول خواست. حاج آقا که این خبر را شنید تیز از سنگر بیرون آمد و سر سهیل دادی کشید و گفت: «مگه تو خدا و آخرت نداری که با برادرهایی که هم‌زمت‌اند این کارا رو می‌کنی؟!»

حالا چندماهی از آن ماجرا می‌گذشت. سینا تعریف می‌کرد که همه چیز برای سهیل از یک کم‌کاری و انجام ندادن درست وظیفه‌ها و مسئولیت‌هایش شروع شد. بعد مجبور شد برای توجیه کارهای اشتباهش، حرف این و آن را تکذیب کند تا خودش را به نشنیدن برزند. بعد هم کارش آن قدر بالا گرفت، که هر کار بدی از او سر می‌زد، و برایش مهم نبود که چه کار می‌کند، فقط می‌خواست به سودش تمام شود. آخر سر هم زد زیر همه چیز و از اول و آخر همه چیز را تکذیب کرد . همه چیز فقط از یک چیز ساده شروع شد. کسی فکرش را هم نمی‌کرد کار سهیل این قدر بالا بگیرد! حاج آقا هر وقت یادش می افتد با غم و اندوه فراوان می‌گوید اگر این‌ها فقط یک کم، فقط یک کم، به آخرتشان ظن داشتند، کارشان به این جا نمی‌کشید.

درکلام مولا(علیه‌السلام)، مؤمنین آنجا که اهل صدق و طهارتند، چون گناه و نافرمانی حضرت حق را خوش نمی‌دارند، نزد خدا صاحب حرمت هستند و به واسطه همین حرمت هم هست که زبان گویای حق می‌شوند، کلام خدا بر زبانشان جاری و گمان‌هایشان، عامل تثبیت می‌گردد. ما فرزندان آدم(علیه‌السلام)، همواره نیاز به مراقبت داریم تا اصل داستان فراموشمان نشود؛ اگر عالم محضر خداست -که هست- و ما طفلان گریزی‌ای و فراموشکار این وادی یادمان می‌رود که هیچ بازیگوشی و شیطنتی از چشم او دور نمی‌ماند، پس باید فکری کنیم که چاره کارمان باشد. حضور مؤمنین در جامعه ملاک آفرین است و از آنجا که این بزرگواران گناه را بر نمی‌تابند و وجودشان خوبی و بدی را سنجش می‌کند، خوب است عجال‌تا از این ملاک‌های بال‌رزش بهره ببریم تا این که به امید خدا بعداً و در مراحل بالاتر رشد از روش‌های پیشرفته‌تری استفاده کنیم.

اگر قبل از انجام هر عملی، در خلوت ذهن و تخیل خود، آن عمل را به محک محضر علما و مؤمنین بسنجیم و خوب و بد کردارمان را در قالب قضاوت ایشان ارزیابی کنیم، می‌توانیم در مقیاس بسیار درشت تر، غره آن عمل را در محضر حق تعالی تخمین بزنیم، شاید!

از سوی دیگر قضیه، مؤمنین که در حکم «تقوای جامعه» هستند، لازم‌است در تربیت و مراقبت جامعه همت کنند تا خط بین اطاعت و نافرمانی خدا، پررنگ بماند و حق در ساحت جامعه جاری گردد.

خلاصه سخن آن که ما اگرچه ممکن است که در درجه‌بندی ایمان، در میان مؤمنین رتبه قابل ملاحظه‌ای نداشته باشیم، اما وظیفه داریم که قدر مؤمنین را بشناسیم و حرمتشان را پاس بداریم.

سخن از حرمت مؤمنین به میان آمد، راستی «خوش داشتند حرمت مهمان کربلا ...»

لا یوم کیومک یا ابا عبد الله

صاحب امتیاز: احمد رضا اخوت| مدیر مسئول: فاطمه قنبریان | سردبیر: نعیمة پورصالحی | هیأت تحریریه: دانشجویان مدرسه قرآن و عترت(علیهم‌السلام)(کاشفیون)

سه شنبه
۱۵ آذر ۱۳۹۰
عاشورای ۱۴۳۳
شماره ۲۹

www.Kashef.goo.ir | KashefNews@Live.com

سال اول

برای عضویت در گروه خبرنگاران افتخاری کاشف نام خود را به شماره ۰۹۱۹۳۱۰۲۹۴۹ پیامک کنید

برای عضویت در انجمن ادبی خوشه‌چینان وحی نام خود را به شماره ۰۹۱۹۳۱۰۲۹۴۹ پیامک کنید

به‌نام ســــلام دیده‌بانی درجهاد نرم

• کاظم رجبعلے

عادت کرده بود در بحث‌ها، سطح موضوع را به حداقل منتقل کنه و از منظر يك مُنْكَر که هیچ چیز را قبول نداره، آن را دنبال کرده و به جواب برسونه. اگر می‌تونستی مُجاشب کنی، مطمئن بودی که يك دهـری و يك بی اعتقاد را هم مجاب کرده‌ای حتی گاهی به نظر می‌اومد، قانع کردن يك لامذهب، از قانع کردن او، راحت تره. خیلی خویه آدم اعتقاداتش اینقدر پایه‌ای باشه؛ توپ هم نمی‌تونه چنین اعتقادی رو بترکونه! اما يك اشـکال بزرگ در این روش وجود داره و اون پرسه زدن در سطحی خاص از موضوعات و مسایله، لایه این جنس از بحث‌ها جدلی است و لایه جدل، نمی‌تونه پاسخگوی بسیاری از مسایل باشه، مثلاً در لایه جدل باید اون گزاره‌ای رو انتخاب کنی که طرف مقابل بپذیره و معلومه که گوینده از بسیاری نکات صرف نظر می‌کنه...

مثل وقتی که ادبیات، کودکانه باشه و مخاطب از

پیشـخــــوان

باز این چه شورش است که در جان آیه‌هاست؟!

پشــت پنجره

تجلی ادب عبودیت در اسوه توحید

بررسی نکات و دقایقی از دعا از منظر قرآن، کلاس استاد رحیمی، یکشنبه ۶ آذر

• آتنا رمضانے

در سوره‌شعراء از زبان حضرت ابراهیم(علیه‌السلام) می‌خوانیم:﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهَوَّيْهِدِينِ.وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ. وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ. وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ. وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ. رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَاجْعَلْنِي بِالصَّالِحِينَ. وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ. وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ. وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴾ (شعراء۷۷-۸۶). در این دعا ابتدا حضرت ابراهیم(علیه‌السلام) پروردگار خود را ثنای جمیلی می‌کند و ادب را این‌طور به کار برده که عنایت پروردگار خود را از ابتداء خلقتش تا وقتی که بسوی او بازگشت می‌کند همه را در ثنای خود بیان کرده و خود را در برابر او فقیر و محتاج محض می‌بیند و بنده ذیلی می‌داند که قادر بر هیچ چیز نیست، بلکه مقدرات الهی او را در دوران زندگیش از حالی به حالی می‌گرداند.

ادب دیگری که مراعات نموده این است که مرض را به خود نسبت داده و گفته: و وقتی که

از خدای تعالی جز جمیل صادر نمی‌شود

مریض می‌شوم شفافیم می‌دهد، برای اینکه در این مقام که مقام ثنا است مناسب نبود مرض

تو توقع داشته باشه به‌گونه‌ای حرف بزنی که يك كودك بفهمه، در حالی که كودك نیست، مسلّم اینه که ادبیات كودكانه مفید هست اما در جای خود. و اصرار بر اون در همه جا یعنی محروم ماندن از نکاتی فراوان. علامت اصرار بر ادبیات كودكانه و حداقلی، رویکرد شْكَاكانه و در قالب رگباری از سؤالاته.... این روش و ادبیات در زاویه‌ای دیگر به نوعی نقدِ سلبی ختم میشه، نقدی که فقط نقاط منفی رو رصد می‌کنه، غلط می‌گیره اما هیچ نقطه مثبتی نمی‌تونه او رو به وجد بیاره، به حمد وادار کنه و به سجده بیندازه، این روش می‌تونه بگه که يك موضوع، عیب داره یا نه؟ باید از بیرون و از جایی دیگه موضوعی رو پیدا کنی و بیاری تا درباره اون نظر بده؛ خودش چیزی رو نمی‌سازه، گاهی سازنده، همون دشمنه و اگر او نسازه، این سیستم فشل و معطل می‌مونه.

يك نگاه به جامعه بندازید، ببینید با اون که ساختاری

اصلاً پدیده چشم، در جهاد نرم، وابسته به حمد و شکره؛

اسلامی داریم اما مثلاً تولید يك كتاب، اگر چه خیلی هم مهم باشه، کسی متوجه اون نمی‌شه. اما همین جامعه، خیلی خوب متوجه نقاط ضعف یا انحرافات

منبع موثق: خوشه‌چینان مشتاقی که هر هفته شنبه‌ها بعدازظهر به شوق چیدن خوشه‌های نور از قرآن گرد هم می‌آمدند، این بار تصمیم گرفتند خوشه‌چین معرفت عاشورایی از آیات نورانی قرآن باشند. بنابراین یک‌شنبه بعدازظهر، با حضور آقای رجبعلی و آقای چیت‌چیان،

می‌شه. اگه معلمی سر يك کلاس معجزه هم کنه، کسی متوجه نمی‌شه، اما اگر ضعفی داشته باشه به او تذکر داده می‌شه. سطحی محدود از تسبیح را داریم اما تا حمد فاصله بسیاره! یعنی در خوش‌بینانه‌ترین حالت، نیمی از بینایی ما فعاله، در حالی که دیده‌بانی در جهاد نرم وابسته به همه چشم و همه بینایی است. اصلاً پدیده چشم، در جهاد نرم، وابسته به حمد و شکره؛ نشینیدید به کسی که قدر شناس نیست و ناسپاسه، میگن: «بی چشم و رو؟» کافیه توی يك جلسه، مبحثی ما رو اقناع نکنه، کافیه ادبیات يك متن درسی، به نظرمون نامأنوس برسه، کافیه... نه که فکر کنید منظورم اینه که ناسپاس هستیم یا به ضرب و زور و با ظاهرسازی لِبْخندی بزнім و ادعای رضایت داشته باشیم. فقط مراقب باشیم که جهاد نرم مجاهدانی تیزچشم نیاز داره، دیده‌بان‌هایی که، هم نقاط ضعف رو رصد کنند و هم شگفت‌زده نعمت‌هایی باشند که در اون غوطه‌ور هستند. امام سجاد(علیه‌السلام) فرمود: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا اَذْهَبَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ شَرِّعَتِنَا الْعَاهَةِ وَ جَعَلَ قُلُوبَهُمْ كَزُبُرِ الْحَدِيدِ وَ جَعَلَ قُوَّةَ رَجُلٍ مِنْهُمْ قُوَّةَ اَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ يَكُونُونَ حُكَّامِ الْاَرْضِ وَ سَنَامُهَا» مشکاةالأنوار، ص۷۹

هیئت حسینی مدرسه قرآن تشکیل شد.

مجلس، با تدبر در سوره‌های مختلف قرآن و ارتباط آنها با قیام عاشورا شروع شد و ادامه یافت، و با قرائت زیارت عاشورا به پایان رسید.

را به او نسبت دهد، از این جهت مرض را به خود نسبت داد و شفا را به پروردگار خود، گویا خواسته چنین ادعا کند که از خدای تعالی جز جمیل صادر نمی‌شود. آن گاه بعد از ثنا، شروع به دعا کرد، در دعایش نیز ادب فوق العاده‌ای را به کار برد، چون نخست دعایش را به اسم «رب» شروع کرد، دیگر اینکه تنها نعمت‌های حقیقی و پایدار را درخواست نمود، و به هیچ وجه توجهی به زخارف دنیای فانی نکرد، و برای خود نعمتی اختیار کرد که سر آمد آنها و گرانبهاترین آنها بود و آن عبارت بود از «حکم» یعنی شریعت و پیوستن به صالحین، و نام نیک در میان آیندگان، و از خدای خود خواست تا در هر عصری از اعصار آینده کسانی را مبعوث کند که دعوتش را بپا داشته و شریعتش را ترویج نمایند، در حقیقت معنی درخواستش این است که شریعتی به او دهد که تا قیام قیامت باقی باشد. آن گاه وراثت بهشت و ایمنی از رسوایی در قیامت را درخواست کرد و به طوری که از کلام خدای تعالی استفاده می‌شود همه دعاهایش مستجاب‌شده‌است.

نقش فضل در حیات جامعه

کلاس ختم مفهومی قرآن، استاد اخوت، شنبه‌ها، سوره مبارکه نساء

• فهیمه جوادے

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْاْ أَفْضَلَ اَللّٰهِ بِهٖ يَعْصٰكُمْ عَلٰی بَعْضِ الرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اُكْتَسَبُوْا وَلِلنَّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اُكْتَسَبْنَ وَ سَأَلُوْا اَللّٰهَ مِنْ فَضْلِهٖ اِنَّ اَللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا﴾

نسبت به آنچه شما ندارید و خدا به دیگران مرحمت فرموده تمنا نکنید، و نگویید ای کاش

من نیز مثل فلان شخص فلان نعمت را می‌داشتم، زیرا این خدا است که- به مقتضای حکمتش- بعضی را بر بعضی برتری داده، هر کسی چه مرد و چه زن به‌رهمندیش از کار و کسبی است که داره، اگر درخواستی دارید از خدا بخواهید، فضل او را بخواهید، که او به همه چیز دانا است. (آیه ۳۲ سوره مبارکه نساء)

عرصه فعالیت‌های زن و مرد در جامعه، محل معارضه فضیلت‌های اکتسابی است

اولین نکته‌مورد توجه در این آیه شریفه، معنای فضل است. فضل به‌معنای توانمندی‌هایی است که به فرد داده می‌شود، و در عوض آن توانمندی‌ها، فرد مسئولیت پیدا می‌کند. آنچه که در این آیه نهی شده است، آرزوی توانمندی‌هایی است که فرد در دیگران می‌بیند و این توانمندی‌ها، عموماً اکتسابی هستند.

فضل از مصداقِ نعمت می‌باشد و نعمت‌ها یا اکتسابی هستند یا غیر اکتسابی. توجه‌بیش از حد به توانمندی‌های سایر افراد و تمنای آنها، باعث می‌شود فرد از توانمندی‌های درونی خود غافل شود و در نتیجه آنها را هرگز به بروز و ظهور نرساند و این به منزله کفران نعمت می‌باشد.

واژه اکتساب -(مما اکتسبوا) که در این آیه آمده است- نشان‌دهنده جایگاه‌های ویژه اجتماعی است، بدین ترتیب آنچه که در این آیه نهی شده است، تمنای توانمندی‌های اجتماعی است که به دنبال خود، شأن و جایگاه خاصی را در جامعه ایجاد می‌کنند. بنابراین فردی که به دنبال شأن اجتماعی ویژه در جامعه است، بدون توجه به نقش خود و غایتی که برای این نقش در جامعه توحیدی در نظر گرفته شده است، تمام تلاش خود را برای رسیدن به این توانمندی‌های اجتماعی می‌کند، و چه بسا این تلاش او آثار مخربی در جامعه داشته باشد که غفلت از توانمندی‌های درونیش یکی از این آثار است.

عرصه فعالیت‌های زن و مرد در جامعه، محل معارضه فضیلت‌های اکتسابی است. تنها در صورتی این معارضه، برای حیات جامعه خطرناک نیست که:

اولاً نه زنان تمنای فضیلت‌ها و توانمندی‌های مردان در جامعه را داشته باشند و نه مردان تمنای جایگاه‌های زنانه‌را!

دوم آن که هم مردان و هم زنان، نقش خود و غایت آن را در جامعه توحیدی بشناسند و در مسیر آن حرکت کنند.

سوم آن که هر فردی برای فعالیت‌های اجتماعی به‌توانمندی‌های درونی خود توجه کند و سعی کند آنها را به زیبایی به بروز برساند.

ما مسلح به ذکر پی‌میریم!

از گردان سلمان فارسی

• آیلاز صدق‌آرا

سکانس اول تا سوم/ داخلی/ اردوگاه شماره ۱ و۲

عملیاتمان مدثر است...

همین یک جمله بود که همه گروهان‌ها را به هم ریخت. دست‌هایی بود که به نشانه اعتراض بالا می‌رفت، فرمانده با صبر همه را به آرامش دعوت نمود. همه را در قرارگاه اول دور هم جمع کرد. مسیر خط برای گروهان‌ها مشخص شد. این روال همیشگی فرمانده گردان است. همگی خط خود را گرفتند و به راه خود ادامه دادند. به قرارگاه بعدی که رسیدند گروهان‌ها دور هم جمع شدند تا یافته‌هایشان را برای هم بازگو کنند. غرض‌ها گفته شد. همه پیرامون یک موضوع ولی برداشت‌های متفاوت. مسیر خط تا اردوگاه بعدی توسط فرمانده مشخص شد. این بار موضوع کمی حیثیتی به نظر می‌رسید. گروهان‌ها باید در مسیری قرار می‌گرفتند که با حرفهای قبلیشان در تناقض نمی بود.

همه در مسیر خود به قرار گاه دوم رسیدند. فرمانده دوباره همه را جمع کرد. بعضی یافته‌های قبلیشان را نقض کردند. عده‌ای به حرفهایشان اضافه نمودند. امان از دست

غرور بعضی گروهان‌ها که اصرار می‌کردند که یافته‌های ما صحیح است و بس، و به قول خودشان همینی که هست. عده‌ای هم بر حرف قبلی‌شان مهر تأیید محکم‌تری البته بدون غرور زدند.

فرمانده نگاهی به جمع کرد و این بار خود عرصه عملیات شد. گروهان‌ها را جمع کرد و سر صحنه عملیات برد. اول کارش تشویق بود که اطلاعات عملیاتتان خوب بود، اما (امان از دست این اُماُها که آخرش می‌فهمی اصل همین اما ایست که تو نفهمیده‌ای) اما مهم اینه که شما فکر کردید، و فقط با فکر نمی‌شود پاسخ بعضی سوالها را داد. همین اتفاقی که برای شما افتاد، سالها پیش نیز اتفاق افتاد. قیام ما یک قیام استثنایی است. تفکر در هر عملیاتی مثبت است، اما اینجا وقتی فکر باشد از نوع «تفکیر» است، یعنی فکر راندن به علاوه فکر کردن. یک سیر فکری وجود دارد، یک سیر ذکری! قیام ما اینجا از جنس تفکر و ذکر است. اصلا کسی که در میدان حق قصد قیام کند و مسلح به سیستم ذکر نباشد،

اصلا کسی که در میدان حق قصد قیام کند و مسلح به سیستم ذکر نباشد، نمی‌تواند قیام کند

نمی‌تواند قیام کند. این جا بود که سر‌بازان صدایشان درآمد، " یعنی فرمانده ما نمی‌تونیم قیام کنیم؟! پس عملیات اینا هیچ!!" فرمانده ادامه داد. مدثر مسلح به سلاح ذکر است، سلاح او برای بشر نقش ذکر بودن را ایفا می‌کند. قائم این قیام دغدغه‌اش از جنس مدثر است، تکبیر، طهارت و صبر دارد. موانع قیام هم مسلما وجود دارد؛ طمع، تعلق به المانهای دنیایی چه از جنس مال، چه از جنس بنین، و عناد نسبت به آیات. شما باید موانع را برطرف کنید. وظیفه شما این است که نماز را برپا دارید، اطعام مسکین کنید، وقت‌تان را به بطالت نگذارید و مهم‌تر از همه، از اسلحه ذکر اعراض نکنید. توکل بر خدا کنید و در یک کلام هر که دارد هوس کر بیلا بسم الله...

زنبور بی‌عسل!

از گردان مالک

• محبوبه علی‌تـه

آن چه در اولین برخورد جلب توجه می‌کرد، چشمان پرسش‌گر و ذهن دغدغه‌مندش بود. بی‌تاب بود، اما دقیق. حضورش در تمام کلاس‌ها پررنگ بود. نگاهش فریاد می‌زد که تشنه آموختن است. به هر دری می‌زد تا قطره‌ای بیشتر از علم در کاشش بریزند. در این روزگار وانفسا که طیف قابل توجهی از جوانان بی‌هدف و علاف برای خود خوش‌اند، نعمتی بود افکار انقلابی‌اش. همه منتظر بودند تا به بار نشستن آموخته‌های علمی‌اش را ببینند.

پشنهادهای همکاری زیادی داشت، خودش هم ایده‌های ناب و ایده‌آل زیاد در چتته داشت، اما هر وقت از او کاری خواسته می‌شد زیر بار نمی‌رفت، که وقت نداره، اگر کاری را دست بگیرد و پایش گیر کنه، روزی مغزش نمی‌رسد؛ که علم از نان شب هم واجب‌تر است. باور کنید بعد از این همه سال که می‌شناسمش ذره‌ای از شوق و تلاشش برای آموختن کم نشده، همچنان می‌تازد و می‌خواهد که بداند. اما با تمام داشته‌هایش که همه دلخوشی زندگی‌اش است، غمی در دلش خانه کرده و افسوس زندگی‌اش شده و آن این است که نمی‌داند چرا برادرش لالابی و خجسته(!) بار آمده، اصلا نمی‌داند هدف یعنی چه؟! از این بدتر آنکه به دور و برش که نگاه می‌کند کمتر کسی را می‌بیند که مثل برادرش نباشد. چه وقت‌هایی که به هدر می‌رود، چه خانواده‌هایی که هنوز شکل نگرفته از سر دلخوشی از هم می‌پاشد، چه خون‌هایی که به ناحق ریخته می‌شود. با خودش فکر می‌کند شاید واقعا آنها "نمی‌دانند"، آه از نهادش بلند می‌شود، کاش آن‌ها که می‌دانستند کاری می‌کردند تا جامعه در نادانی‌اش نماند.

الهی، از دریای بی‌کران علمت، سیرابمان کن و همتی عطا فرما برای عمل به آنچه به ما تعلیم کردی، تا مولایمان بیش از این در غربت نماند. آمین